

موسیقی چندصدایی شعر سعدی

واکاوی یک بیت بر بنیاد زبان شناسی



اکرام مهرآوا
مدرس موسیقی

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت بوالعجب

در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم

این بیت، برجیده از غزلی از سعدی است با این آغاز که: بگزار تا مقابل روی تو بگذریم/ از دیده در شمایل خوب تو بنگریم. وزن عروضی غزل «بحر مضارع مثنی‌ا خرب مکفوف محذوف» است که بر بنیاد ارکان افغانی «مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن» و با ارکان اتانینی «تن تن تن تن تن تن تن تن» پردازش شده است. به روشنی می‌توان تلاطم و سرگشتگی خیزاب‌ها را از سازمان یافتگی هجاها و گونه چیدمان‌شان دریافت کرد که موسیقی دینامیکی غزل را پدید آورده‌اند. حال پریشان شاعر و درد دورافتادگی و شوق دیدار به تمامی در فراز و فرودها، چرخش‌ها، لنگیدن‌ها، تند و کند شدن‌های شعر مشهود است. از ۱۴۹۰۱ بیت اشعار سعدی ۱۱۹۲ بیت در این وزن است که مضمون و لحن بیشینه این ابیات که ۸درصد از سروده‌های سعدی را در بر می‌گیرند. گونه‌ای گفت‌وگوی از سر درد و ارادت و شوق با معشوق که سعدی با دل خویش واگویی می‌کند اما در آینه دل، معشوق را می‌بیند و می‌خواند.

چندان که به موسیقی شعر سعدی و تندبگی آن با مضمون، برآیند هنر و زبان یگانه سعدی است. سخن سعدی در عین روانی، شیرینی و سادگی سرشار از کشاکش و داد و ستد است و همین ویژگی منحصر به فرد سعدی است که تا امروز هیچ سخنوری نتوانسته است تکرار سعدی باشد. گرچه شاید به‌سادگی بتوان انشیدگی همه چیز در دسترس است و هرگز چنین نیست.

اگر به تصویر سطر «از در در آمدی و من از خود بدر شدم» دقیق شویم؛ یک اتفاق انفجارگونه می‌بینیم از حالات مختلف لحظه دیدار! از تگواژ «در» سه بار به سه معنا بهره‌گیری شده است که هم در موسیقی درونی این مصراع نقش بازی می‌کند و هم در موسیقی دینامیکی، نمود دستپاچگی و درماندگی است. همخوان «د» که یک همخوان انسدادی است، نشانه بستگی است و زمانی که همخوان لرزشی «ر» به آن می‌پیوندد، به یک باره آن بستگی از کشش لرزه‌های «ررررر» پاره می‌شود.

■ **سامانه زرفابخشی سخن** سامانه زرفابخشی به شعر، بایسته‌هایی دارد شایسته احترام. ارجمندترین بایسته آن است که مکانیزم سامانه را بشناسیم و ببیزیریم که این تنها گزینه در دسترس ماست. سعدی هنگامی که می‌گوید: «چون حلقه بر دریم» (یا) جمله را به گونه‌ای معماری کرده است که چندین معنا می‌توان برای آن پنداشت و همه هم تندرست باشند. یک معنا چنین است که: ما در حلقه عاشقان و دوست‌داران توایم و عاشقی‌مان بر همگان آشکاراست که این آشکاری در «حلقه بر در گویدن» نهفته است. همچون «تشت از یام افتادن»، «طلبل گویدن» و «رنگ یا کوس به صدا درآوردن» همه کنایه از خبرسانی همگانی است. دوم معنا چنین است که: بیرون بودن از حلقه را سعدی با یک نمود عینی و حسی بیان می‌کند و حلقه نخست (در حلقه‌ایم با تو) را در نمود یک خانه می‌پندارد و خود را حلقه قذ‌اللب می‌داند که بیرون از خانه به دروازه آویزان است. چندان که حلقه درآویش نیز یکی از گزینه‌های تأویلی این بیت است که قرینه‌هایی چون حلقه بر در آن را می‌پروند. ما از واژه «درآویش» برای جمع بستن «درویش» بهره می‌گیریم که تندرست نیست، چرا که درویش یک واژه پارسی است و نمی‌تواند بر پایه جمع مکسر تازی جمع بسته شود و جمع آن «درویشان» یا «درویش‌ها» تندرست است. اما باید دانست که «درآویش» گونه نخستین و اصلی واژه درویش است که در پی پوست‌اندازی‌های زبان در دوره‌های گوناگون به گونه امروزی ر آمده است و این ویژگی پویایی و در مسیر تکامل بودن زبان پارسی است. درویش از درآویش گرفته شده و درآویش در اصل «درآویز» یا «درآویژه» به معنای کسی که برای گدایی به در خانه‌ها آویزان می‌شده است... همچنین برخی از اهل نظر «دربوزه» را نیز بی‌پیوند با این نام نمی‌دانند و این‌ نگاه نیز شوندی بر نادرستی در آن دیده می‌شود.

■ **برجسته‌های شایسته کرش در سامانه موسیقی این بیت**

چنان‌که می‌دانیم ریتم، رهاورد تکرار ترازمند است. در شعر نیز همواختی و تکرار ترازمند ارکان، موسیقی دینامیکی شعر را سامان می‌دهد

که زیر نام وزن عروضی شناخته می‌شود. اما

گاهی در یک شعر افزون بر تکرار ترازمند ارکان، شاعر برخی واژگان یا تگواژ‌ها را هنرمندانه تکرار می‌کند که زیبایی و آهنگ ویژه‌ای به موسیقی شعر می‌بخشد. گاهی تکرار برای تأکید است که در غزلیات شورانگیز مولانا از این دست تکرار فراوان یافت می‌شود. «ای عاشقان ای عاشقان امروز ماییم و شما» گاهی تکرار بر پایه تغییر در معنای واژه است که پدید آورنده جناس تام است و از صناعات بدیع و بلاغت سخن است.

این گونه تکرار هم موسیقی دینامیکی و هم موسیقی درونی شعر را فرازنده می‌کند. «بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر/ دیدی که چگونه گور بهرام گرت»

گونه‌ای دیگر از تکرار آن است که شاعر برای ایجاد گونه‌ای ایجاز در به کارگیری واژگان که امروز آن را با نام اقتصاد واژگان می‌شناسیم می‌کوشد از کمترین واژگان بیشترین گستره معنایی را پدید آورد مانند این نمونه از مولانا: «آن یکی شیر است اندر بادیه/ آن یکی شیر است اندر بادیه/ آن یکی شیر است کادم می‌خورد

مصراع اول بادیه یعنی بیابان/ مصراع دوم بادیه یعنی ظرف شیر/ در مصراع سوم شیری است که آدم را می‌خورد / در مصراع چهارم شیری است که آدم آن را می‌خورد...

با نمونه‌ای از حافظ: «گویی بدم کامت و جانت بستانم/ ترسم ندهی کامم و جانم بستانی» سعدی در این بیت از کمترین واژگان، گسترده‌ترین معانی را آفریده است و در این آفرینش از واژگانی بهره گرفته است که رسانای چندین معنا می‌باشند تا بدین آیین راه برداشت‌های هرمنوتیک را بر کسی نبندد و افزون



برآن اقتصاد واژگان

را مدیریت ویژه کرده

باشد.

ما با توایم و با تو نه‌ایم اینت

بوالعجب

در حلقه‌ایم با تو و چون حلقه بر دریم

وزن بیت «مضارع مثنی‌ا مخبون مکفوف محذوف» است که هر مصراع دارای ۱۴ هجا می‌باشد و بیت دارای ۲۸ هجاست. «ا» ۳ بار/ «تو» ۳ بار/ «ایم» ۴ بار/ «در» ۲ بار/ «حل قه ۲» = ۱۶ هجای تکراری در برابر ۱۲ هجای بی‌تکرار می‌بینیم که موسیقی ویژه‌ای به بیت داده‌اند. واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

چیدمان هوشمندانه همخوان‌های «ت» و «ح» واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

چیدمان هوشمندانه همخوان‌های «ت» و «ح» واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

چیدمان هوشمندانه همخوان‌های «ت» و «ح» واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

چیدمان هوشمندانه همخوان‌های «ت» و «ح» واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

چیدمان هوشمندانه همخوان‌های «ت» و «ح» واکه «ی» ۵ بار/ همخوان «ت» ۴ بار/ واکه «و» ۶ بار/ همخوان «ب» ۶ بار/ واکه «آ» ۴ بار/ همخوان «ه» ۵ بار/ همخوان «ر» ۳ بار/ همخوان «ن» ۳ بار در سازمان بیت دیده می‌شوند که تلفیق دیداری و شنیداری این همخوان و واکه‌ها جلوه شایسته‌ای از موسیقی ایجاد کرده است که از آنها می‌توان زیر نام وجود وجوده مشترک و خویشاوندی نزدیک نام برد.

شنیداری دهان‌بندی و پروانه پرده‌دری نداشتن عارف در میان نامحرمان باشد.

هرکه را اسرار حق آموختند/ مهر کردند و دهانش دوختند

چه دانه‌های بسیار است لیکن من نمی‌دانم/ که خوردم از دهان‌بندی در آن دریا کفی افیون برجستگی دیگر این بیت فرازش و ایجاد ارتفاع، هنگام رسیدن به ضمیر «تو» است که در بیت سه بار تکرار شده و دارای جایگاه و سزاوار واکاوی است.

ما «باتو»ایم و «باتو» نه‌ایم اینت بوالعجب/ در حلقه‌ایم «باتو» و چون حلقه بر دریم نگاه نخستین و ارجمند آن است که مخاطب، معشوق است که واکه بلند «آ» پیش از خطاب کردن معشوق چه به‌لحاظ شنیداری و چه به لحاظ فیزیک و هندسه واکه «آ» که مؤید ارتفاع آشکار و ستودنی است.

دیگر نگاه که از چشم‌انداز بسامد رو به زوال «باتو» دریافت می‌شود، نمودار گرافیکی و تجسم «از حلقه بیرون بودن» است. و دیگر اینکه ساکن بودن «ان» و«ت» در صوت «اینت» و نیز دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن کسی که بر سر گویت مجاوری آموخت یا بار پیاپی در حرکت موسیقی شعر توقف کامل ایجاد می‌کند می‌تواند نماد درماندگی و یا تجسم دیداری و شنیداری «اینت بوالعجب» باشد که شاعر در شگفتی مانده است چرا با تو هستیم اما با تو نیستیم؟

بیت از پنج جمله سازمان یافته است که چهار جمله وابسته در دو سوی بیت نشسته‌اند و یک شبه‌جمله مرز میانی را پدید آورده است. دو جمله نخست در نزاعی خانگی همدیگر را نقض می‌کنند و گونه‌ای صنعت پارادوکس را پدید آورده‌اند و دو جمله پایانی نیز همین داستان را تکرار کرده‌اند. می‌توان هر پنج جمله را با نگاه به پیوندهای آشکار مابین‌شان زیر نام یک آزاد جمله شناخت.

■ **شاخص‌های کنتراپوئن در این بیت**

در یک نمای دورتر تضاد خانگی دو جمله

به انتخاب هرمز علی‌پور



شاعر

سعدی، سرمایه شعر فارسی است و هیچ دوره‌ای از روزگار شعری را نمی‌توان نام برد که از فضیلت‌های ادبی شعر سعدی بی‌نیاز باشد، همچنان که شعر امروز بسیاری از توانش‌های ادبی خود را از روی دست سعدی مشق کرده است. سعدی را ستایش می‌کنم و شاعران جوان را به دوباره‌خواندن این هیبت عظیم شعر فارسی دعوت می‌کنم.

معلمت همه شوخی و دلبری آموخت

جفا و ناز و عتاب و ستمگری آموخت

غلام آن لب ضحاک و چشم فتانم

که کید سحر به ضحاک و سامری آموخت

تو بت چرا به معلم روی که بنگر چین

به چین زلف تو آید به بنگری آموخت

هزار بلبل دستان سرای عاشق را

بباید از تو سخن گفتن دری آموخت

برفت رونق بازار آفتاب و قمر

از آن که ره به دکان تو مشتری آموخت

همه قبیله من عالمان دین بودند

مرأ معلم عشق تو شاعری آموخت

مرا به شاعری آموخت روزگار آن که

که چشم مست تو دیدم که ساحری آموخت

مگر دهان تو آموخت تنگی از دل من

وجود من ز میان تو لاغری آموخت

بلای عشق تو بنیاد زهد و بیخ ورع

چنان بکند که صوفی قلندری آموخت

دگر نه عزم سیاحت کند نه یاد وطن

کسی که بر سر گویت مجاوری آموخت

من آدمی به چنین شکل و قد و خوی و روش

ندیده‌ام مگر این شیوه از پری آموخت

به خون خلق فروبرده پنجه کاین حناست

ندانمش که به قتل که شاطری آموخت

چنین بگریم از این پس که مرد بتواند

در آب دیده سعدی شناوری آموخت

به انتخاب پیام دهگردی

انسان معاصر، در جدالی نابرابر می‌کوشد تا با نگاهی کاربردی و روزآمد، جهان معناباخته امروزش را، معنایی نوودیدگرگونه‌بخشد،به‌سوی عقلانیت‌وعشق. تردیدی نیست که این مهم بدون داشتن ابزار کار آمد خاصه در هنگامه سیمیره پلانمانز تکنولوژی‌زدگی و گسترش پر آسبب شبکه‌های اجتماعی، تنها در ریختار یک شعار کواکمرانیه رخ می‌نماید. و این هبوط تلخی ست‌ادر این میان سعدی، به‌عنوان یکی از کاربردی‌ترین شاعران تاریخ این سرزمین، نوسن رهاوری است تا به مدد آن بتوانیم از این معبرهای دشوار و تنگ، گذری آسان‌تر و امن‌تر را تجربه کنیم؛ برای فتح چکاد پر شکوه خدای گونه‌ای که انسان نام دارد.



بازیگر و نویسنده

همه عمر برندرم سر از این خمار مستی که هنوز من نبودم که تو در دلم نشستی تو نه مثل آفتابی که حضور و غیبت افتد دگران روند و آیند و تو همچنان که هستی چه حکایت از فراق که نداشتم ولیکن تو چو روی باز کردی در ماجرا بپشتی نظری به دوستان کن که هزار بار از آن به که تحیتی‌نویسی و هدیتی فرستی دل دردمند ما را که اسیر توست یارا به وصال مرهمی نه چو به انتظار خستی نه عجب که قلب دشمن شکنی به روز هیجا تو که قلب دوستان را به مفارقت شکستی بروای فقیه دانا به خدای بخش ما را تو زهد و پارسی، من و عاشقی و مستی دل هوشمند باید که به دلبری سپاری که چو قیله‌ایت باشد به از آن که خود پرستی چو زمام بخت و دولت نه به دست جهد باشد چه کنند اگر زبونی نکنند و زیردستی گله از فراق یاران و جفا روزگاران نه طریق توست سعدی کم خویش گیر و رستی

به انتخاب محمد اکسیر

سعدی در آثار خود جنبه‌های معنوی و دنیوی زندگی را از هم تفکیک می‌کند. او سعی می‌کند عمیق‌ترین معانی زندگی خود را در ملموس‌ترین زمینه‌ها و نزدیک به زبان مکالمه تا آن جا که ممکن است به گونه‌ای تجسم کند که حتی افراد عادی بتوانند بیشترین استفاده را از نوشته‌های او ببرند.



مدرس دانشگاه

سر جانان ندارد هر که او را خوف جان باشد

به جان هر صحبت جانان برآید رایگان باشد

مخپلان چسبند تا حاجی عنان از کعبه بر پیچد

خسک در راه مشتاقان بساطت بر پریان باشد

ندارد با تو بازاری مگر شوریده اساری

که مهرش در میان جان و مهرش بر دهان باشد

پری رویا چرا پنهان شوی از مردم چشم

پری از خاصیت آستند کز مردم نهان باشد

نخواهم رفتن از دنیا مگر در پای دیوارت

که تا در وقت جان دادن سرم بر آستان باشد

گر از رای تو برگردم بخیل و ناجو نمردم

روان از من تمنا کن که فرمات روان باشد

به گمانت شاعرانی که موسیقی شعرشان دارای تراز

شایسته زیباشناسی است، بی‌هیچ گمانی موسیقی را فرارگفته و بر آن اشراف داشته‌اند. رودکی، فردوسی، خیام، عطار و بویژه نظامی گنجوی،

سعدی، حافظ و مولانا در شعرشان موسیقی موج می‌زند و در لابه‌لای اشعار ایشان از مقام‌ها و

گوشه‌های موسیقی ایرانی و گذرگاه‌های پیوندشان به دقت و ظرافت سخن گفته شده است.

چو فرهاد از جهان بیرون به تلخی می‌رود سعدی

ولیکن شور شیرینش بماندت تا جهان باشد



به انتخاب علیرضا پنجه‌ای

شیخ‌الشيوخ سعدی شیرازی، ما را از آن عالیجناب چنین در منظر است که گویی هرگز ا وسوسه نه‌انگیزختش تا که از شریعت عشق تخطی کند و بر شوریدگی و جنونش افسار زند. هم از این سبب به معارف عشق هم چون لسان‌الغیب نظر روا نداشت که‌این که از زبندی است اسپیدن غزال غزلش به تماشا! یاری در آستانه نداشت آن عالی‌جاه قلمکی شد من باب سپاسیدنش.



شاعر

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم

بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم

به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم

به گفت‌وگوی تو خیزم به جست و جوی تو باشم

به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم

نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم

به خوابگاه عدم گر هزار سال بخسیم

ز خواب عاقبت آکه به بوی موی تو باشم

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم

جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

می بهشت نوشم ز دست ساقی رضوان

مرا به بادیه چه حاجت که مست روی تو باشم

هزار بادیه سهل است با وجود تو رفتن

و گر خلاف کنم سعیدیا به سوی تو باشم

به انتخاب اردشیر صالح‌پور

اول اردیبهشت ماه جلالی یاد آوری سعدی استاد غزل فارسی است. غزل در این دوران به اوج خود رسیده است و دو ستاره در آسمان تابناک شعر پارسی، غزل را به درخشش و روشنی کشانده‌اند؛ حافظ و سعدی. سعدی هم در فرم و هم در محتوا به انسان روی می‌کند. به قول امروزی‌ها «اومانیست» است، چرا که محور شعر و ادب او انسان است. سعدی هم در نثر شاعر است و هم در نظم...



مدرس دانشگاه

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بیوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم

شمایل تو بدیدم نه صبر ماند و نه هوشم

حکایتی ز دهانت به گوش جان من آمد

دگر نصیحت مردم حکایت است به گوشم

مگر تو روی بیوشی و فتنه بازنشانی

که من قرار ندارم که دیده از تو ببوشم

من رمیده دل آن به که در سماع نیایم

که گر به پای درآیم به دربزدن به دوشم

بیا به صلح من امروز در کنار من امشب

که دیده خواب نکرده‌ست از انتظار تو دوشم

مرا به هیچ بدادی و من هنوز بر آنم

که از وجود تو مویی به عالمی نفروشم

به زخم خورده حکایت کنم ز دست جراحت

که تند رست ملامت کند چو من بخروشم

مرا مگوی که سعدی طریق عشق رها کن

سخن چه فایده گفتن چو پند می‌نیوشم

به راه بادیه رفتن به از نشستن باطل

و گر مراد نیایم به قدر وسع بکوشم

به انتخاب فرزاد کریمی

قیاس بزرگان ادب پارسی با یکدیگر عملی بی‌وجه است اما هر چه باشد، سعدی استاد سخن ملمع است و این بی‌ تردید است. سعدی بواسطه تحصیلش در نظامیه بغداد، شعر عربی را چونان شعر به زبان مادری می‌سراید و زیباتر می‌شود وقتی توان سرایش فارسی و عربی را در هم می‌آمیزد که دیگر امکان گزینش از این میان برای مشتاق شعر نیست و اگر گزینشی هست از روی ناگزیری است.

عمرم به آخر آمد عشقم هنوز باقی

وزی می‌چنان نه مستم کز عشق روی ساقی

با غایهٔ لامانی قلبی لدیک فانی

شخصی کما ترانی من غایهٔ اشتیاقی

ای دردمند مفتون بر خد و خال موزون

قدر وصالش اکنون دانی که در فراقی

یا سعد کیف صرنا فی بلده هجرنا

من بعد ما سهرنا و الاودی فی العنای

بعد از عراق جایی خوش نایدم هوایی

مطرب بزن نوبلی زان پرده عراقی

خان الزمان عهدی حتی بقیّت وحدی

ردوا علی ودی بالله یا رافقی

در سرو و مه چه گوئی ای مجمع نکویی

تو ماه مشکویی تو سرو سیم ساقی

ان مت فی هواها دغنی امت فداها

یا عاذلی نباها ذرنی و الا قی

چند از حدیث آنان خیزد ای جوانان

تا در هوای جانان بازیم عمر باقی

قام الغیاث لما زم الجمال زما

واللیل مدلهما والدمع فی الماتی

تا در میان نیاری بیگانه‌ای نه یاری

درباز هر چه‌داری گر مرد اتفاقی